

## کجایی؟ (داستان کوتاه کوتاه)

- از اتاق ناهارخوری رد شدم و رفتم تو پذیرایی .
- بابام با کت و شلوار و جلیقه‌ی قهوه‌ایش روی مبل، بالای اتاق نشسته بود .
- دستش را بوسیدم و گره‌ی کراواتش را مرتب کردم.
- پرسید کجا بودی بابا؟ نگران شدم .
- به‌رویش نیاوردم چهارده سال پیش مرده بود.

